

استراتژی آمریکا در افغانستان و تأثیر آن بر امنیت ملی ایران

محمد توحیدفام^۱

دانشیار دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

فرهاد پایدار

دانش آموخته کارشناسی ارشد مطالعات منطقه ای دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

(تاریخ دریافت ۹۱/۹/۲۳ - تاریخ تصویب ۹۱/۱۲/۲۶)

چکیده

ایران کشوری پر اهمیت در خاورمیانه می باشد. اهمیت استراتژیک تنگه هرمز، کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس، همسایگی با پاکستان و عراق و از همه مهمتر داشتن مرزهای طولانی با افغانستان از جمله عواملی است که استراتژی آمریکا را تحت تأثیر قرار می دهد. از سوی دیگر مسئله تروریسم، مواد مخدر و سایر عوامل، روابط بین این دو کشور را با اهمیت تر می سازد و هرگونه اقدام آمریکا در کشورهای همسایه ایران، خصوصاً در افغانستان متوجه امنیت ملی ایران می باشد.

پس از ۱۱ سپتامبر، مبارزه با تروریسم موجب همگرایی اکثر کشورها با آمریکا شده است. مسائل مهمی در منطقه وجود دارد که باعث می شود ایالات متحده در سیاست دراز مدت خود به آن توجه کند. جمعیت ایران و افغانستان به اضافه سهم عمده ای که این کشورها در اقتصاد جهانی به خود اختصاص داده اند و نیز هسته ای شدن منطقه (که ایران هم اخیراً به آن پیوسته

tohidfam_m@yahoo.com

^۱ نویسنده مسئول

است) همه دلایلی است که موجب شده است عمق استراتژیک ایران و افغانستان در اختیار ایالات متحده باشد تا از این طریق تحولات و تأثیرگذاری این دو کشور را در معادلات سیاسی، اقتصادی و نظامی جهانی تحت نظر داشته باشد. تعامل یا تقابل با قدرتهای رقیب می تواند تا اندازه قابل توجهی در تدوین سیاست خارجی آمریکا تأثیر بگذارد. این بهترین فرصت برای ایالات متحده است تا با حضور خویش در این منطقه استراتژیک، منافع دراز مدت خویش را پیگیری و با مبارزه ریشه ای با تروریسم و کشت و قاجاق مواد مخدر در جهت اجرای طرح خاورمیانه بزرگ و دموکراتیزه کردن منطقه، رویای حکومت جهانی لیبرال دموکراسی را به حقیقت نزدیکتر کند.

این مقاله به بررسی و تحلیل استراتژی آمریکا در افغانستان و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران می پردازد.

واژگان کلیدی: استراتژی، ایالات متحده آمریکا، افغانستان، امنیت ملی، ایران

مقدمه

افغانستان همواره به عنوان منطقه ای حایل بین دو امپراطوری روس و بریتانیا قرار داشت و هر دو دولت می کوشیدند با نفوذ بر دولت کابل، نقش منطقه ای قدرتمندانه تری از خود بروز دهند. با حمله شوروی به افغانستان، جایگاه این کشور در سیاست خارجی ایالات متحده ارتقاء یافت و این کشور به منطقه ای جهت منازعه و رقابت بین دو ابر قدرت مبدل شد. با توسعه روز افزون قدرت همه جانبه چین، هسته ای شدن هند و پاکستان و تلاش های ایران برای دست یابی به این فناوری، احیای مجدد قدرت نظامی روسیه و منابع سرشار انرژی در آسیای مرکزی، قفقاز، دریای خزر و خلیج فارس، موقعیت ژئوپولیتیک، ژئواکونومیک و جغرافیای استراتژیک افغانستان برای ایالات متحده بیش از پیش آشکار شد.

آنچه که بر روابط فیما بین آمریکا و افغانستان اثر می گذارد، حوادث یازدهم سپتامبر در سال ۲۰۰۱ می باشد. از زمان حادثه ۱۱ سپتامبر بنا بر آن گذارده شد که جهان وارد جبهه جنگ علیه تروریسم شده است و جرج دبلیو بوش رییس جمهور وقت آمریکا (۲۰۰۱-۲۰۰۸) برنامه های امنیتی جهت پیشگیری از هرگونه حمله احتمالی دیگر را پایه ریزی و حملات به افغانستان جهت ساقط کردن گروه طالبان را آغاز کرد. پیمان استراتژیک آمریکا با افغانستان و بحث ایجاد پایگاه دائمی، واکنش های منفی کشورهای همسایه افغانستان و منطقه را برانگیخته است. کشورهای ایران، پاکستان و روسیه رسماً مخالفت خود را با این امر اعلام کرده و سایر بازیگران منطقه ای نیز نسبت به این پیمان با نگاهی منفی می نگرند. حساسیت های منطقه ای این پیمان، یکی از دل نگرانی های اصلی مقامات افغانستان از امضای آن بوده که باعث کندی این روند گردیده است. کشورهای همسایه، خصوصاً ایران و پاکستان، پیمان استراتژیک افغانستان با آمریکا را برهم زننده معادلات و امنیت منطقه دانسته و ایجاد پایگاه دائمی آمریکا در افغانستان را تهدیدی بر امنیت ملی خویش عنوان نموده اند. این کشورها ظاهراً در

بیانیه‌های رسمی خویش، پیمان استراتژیک امریکا با افغانستان و بحث ایجاد پایگاه دائمی را ادامه نظامی‌گری و بی‌ثباتی در منطقه دانسته‌اند و گفته‌اند که این امر باعث می‌گردد که افراط‌گرایی، تروریسم و بنیادگرایی در منطقه ادامه پیدا کند. اگر نگرانی و دغدغه کشورهای همسایه از پیمان استراتژیک امریکا با افغانستان، امنیت ملی این کشورها می‌باشد، این نگرانی مشروع و قانونی بوده و باید افغانستان از امضای آن اجتناب می‌کرد. اما حقیقت این است که نگرانی کشورهای همسایه از همکاری‌های راهبردی افغانستان با امریکا فراتر از این مسئله است. آنچه مایه نگرانی کشورهای همسایه است، محدودیت نفوذ و میدان بازی آنان در افغانستان می‌باشد نه امنیت ملی شان. پیمان استراتژیک امریکا با افغانستان و ایجاد پایگاه دائمی، هیچگونه تهدیدی را متوجه کشورهای همسایه و منطقه نکرده و در واقع این امر ادامه تعهدات و همکاری‌های کنونی افغانستان با امریکا می‌باشد. لذا در این صورت دولت افغانستان به عنوان کشوری مستقل صلاحیت تعامل با کشورهای دیگر را داشته و براساس منافع خویش می‌تواند با هر کشوری که بخواهد پیمان راهبردی ببندد و از طرفی کشورهای همسایه نمی‌توانند هیچگونه الزامی را بر دولت افغانستان تحمیل کنند. (بهزادی، ۱۳۷۳: ۱۵۳)

بر این مبنا سئوالات قابل طرح در این مقاله بدین ترتیب مطرح می‌شوند که اهداف و استراتژی امریکا پس از ۱۱ سپتامبر در افغانستان بر چه مبانی استوار است؟ و استراتژی مذکور چه تاثیری بر امنیت ملی ایران خواهد گذاشت؟

در پاسخ می‌توان این فرضیه را مطرح نمود که اهداف امریکا در افغانستان تهدیدی بالقوه برای حوزه نفوذ و فضای ژئوپلتیک (جغرافیایی و اعتقادی مرزهای اسلامی) در مرحله اول و سپس کنترل استراتژیک ایران از طریق سیطره بر منطقه مسیر عبور انرژی و حمل و نقل و تحریکات و تعرضات قومی، سیاسی، ایدئولوژیکی بوده به طوری که امنیت و منافع جمهوری اسلامی ایران را به مخاطره می‌اندازد.

استراتژی جدید آمریکا

استراتژی آمریکا بعد از به قدرت رسیدن دولت جدید در آمریکا در افغانستان بر این مبانی استوار شد که اولاً مسئله افغانستان بیش از هر مسئله دیگری حائز اهمیت است. پس از افزایش نیرو^۱ در عراق که به عقیده بسیاری از تحلیل گران نظامی امریکایی در مورد عراق اقدامی موفق بود، اواما این مفهوم را به افغانستان تعمیم داد و در دسامبر ۲۰۰۹، یعنی زمانی که داشتند جایزه صلح نوبل را به او می دادند، تصمیم به افزایش نیرو در افغانستان گرفت (دهشیر، ۱۳۸۳: ۱۴).

یازده سپتامبر بهانه ای بود برای سرپوش گذاشتن امریکایی ها بر خواسته های سلطه جویانه خود. بی شک آمریکا نیز مانند دیگر قدرتها به اهمیت ژئوپلیتیکی برخی مناطق واقف است. آمریکا با تکیه بر این واقعیت که قدرت و عظمت کشورها در گرو اهمیت مناطقی است که تحت نفوذ دارند، توانست تصویر جدیدی از ترفندهای خود جهت حضور در عرصه جهان را به نمایش بگذارد. بی تردید برای آمریکا مناطقی چون خاورمیانه نه تنها اهمیت و جایگاه گذشته خود را دارند و چه بسا بر اهمیت آنها نیز افزوده شده است. به همین دلیل جایگاه ژئوپلیتیکی افغانستان به عنوان مهمترین دلیل برای حمله آمریکا به این کشور بعد از واقعه یازده سپتامبر می باشد. امریکایی ها با تاکید بر نظریات نظریه پردازان و تئوریسین های ژئوپلیتیک به این نتیجه رسیدند که دو منطقه خاورمیانه و آسیای مرکزی به دلیل ویژگی های خاص و توانمندی هایی که دارند، بسیار حائز اهمیت می باشد. خاورمیانه با وجود اسلام گرایی، جمعیت، منابع انرژی، موقعیت حساس و غیره....، آسیای مرکزی به دلیل انرژی، جایگاه ژئوپلیتیکی و از همه مهمتر به دلیل همسایگی با روسیه جدید و نفوذ این قدرت در این منطقه و سیاست های روسیه جدید به جهت برگشتن به جایگاه گذشته، همگی دست به دست هم داد تا اسباب خلق حادثه یازده سپتامبر برای نجات آینده آمریکا فراهم شود.

^۱. Surge

رابطه امنیت و استراتژی

امنیت، سیاست و استراتژی مفاهیمی هستند که درک هر کدام از آنها بدون فهم دیگری دشوار است. انسان همواره به دنبال امنیت بوده و برای برقراری آن در پی یافتن راه ها و روابط بوده است. این رابطه استراتژی می باشد. ریشه لغوی استراتژی به کلمه استراتژوس یونانی برمی گردد و واژه استراتژوس مشتق شده از استراتوس به معنی ارتش است که در دوران یونان باستان به عنوان لقب رهبران ارتش به کار برده می شد (بیومن، ۱۳۶۹: ۱).

استراتژی در مفهومی فراستی به معنی «هنر راهبری نظامی» بود. پدیدار شدن ناامنی، مستلزم شکل گیری یک استراتژی جهت برقراری امنیت می باشد. استراتژی و امنیت همواره با یکدیگر در تعامل بوده و رابطه دارند.

«امنیت» مصدر جعلی یا صناعی فارسی است و به معنی «ایمن شدن، در امان بودن، بی بیمی» و «ایمنی آرامش و آسودگی» (عمید، ۱۳۶۷: ۲۷۵) است که در اصل از مصدر عربی «امن»، اخذ شده و در زبان فارسی، متداول شده است. معنا و مفهوم «امنیت»، در واقع با «امن»، یکی است. چنانکه «امن» را اینگونه معنا و تفسیر کرده اند: «اطمینان و آرامش خاطر» و «ایمنی، آرامش قلب و خاطر جمع بودن» (رضوی، ۱۳۸۹: ۱۲۲)

از آنجایی که «امنیت»، از واژه ی «امن» گرفته شده است و با آن، هم ریشه است و معنا و مفهوم هر دو نیز، یکی می باشد پس باید بگوییم که «امنیت» مترادف است با در امان بودن، ایمنی، آرامش، آسودگی و خاطر جمعی که بالطبع با هرگونه ترس، بیم و هراس؛ در تضاد است و هنگامی عینیت خواهد یافت که از عوامل و موجبات ترس و وحشت، اثری نباشد.

امروزه مفهوم امنیت در سیر تطور و توسعه خود، در زمینه ها و عرصه های متنوع و متعددی مورد استفاده قرار می گیرد و صاحب نظران علوم مختلف، هر کدام از منظری متفاوت، بدان می نگرند و به تبع، مفهوم «امنیت» را مورد توجه و بررسی قرار می دهند.

«به طوری که سیاست مداران، امنیت را به مثابه یک اصطلاح بیانی، محرک و استراتژی‌های (خط مشی دهندگان) نظامی، آن را در جهت توصیف و تبیین اهداف یک خط مشی و راهبرد (استراتژی) نظامی به کار می‌برند. از سوی دیگر، جامعه شناسان، بدین مفهوم (امنیت)؛ گاه از منظر یک مفهوم تحلیلی می‌نگرند که به طور عمده اشاره می‌کند به توانایی یک ملت در حمایت از ارزش‌های داخلی در مقابل تهدیدات خارجی، و گاه از وری این مفهوم؛ حوزه مطالعاتی خاصی را مدنظر قرار می‌دهند که در برگیرنده‌ی تلاش‌هایی در جهت تحلیل، تبیین و توضیح حالات و وضعیت‌هایی است که در چارچوب آن‌ها و با هدف افزایش و تقویت توانایی حمایت از کیان و تمامیت خویش، خط مشی‌های خود را طراحی می‌کنند. عده‌ای از نظریه پردازان نیز با بهره جستن از این مفهوم و با توجه به رویکردهای مختلف، به حفظ وضع موجود تاکید می‌کنند و پاره‌ای دیگر، آن را معادل «نفع ملی»، «قدرت نظامی» و «بقا»، فرض می‌نمایند.» (لرنی، ۱۳۸۳: ۱۶-۱۵)

«استراتژیست‌ها» امنیت را این گونه تعریف می‌کنند: «وجود شرایط مبتنی بر حفظ و برقراری اقداماتی که کشور را از اعمال نفوذ دشمن، مصون نگه دارد.» (بوزان، ۱۳۷۸: ۱۲)

عوامل مؤثر بر امنیت ملی

امنیت ملی برحسب عواملی که در افزایش یا کاهش آن تأثیرگذارند، بررسی می‌شود. پاره‌ای از این موارد، عواملی هستند که در اثر اتفاقات جهانی و فرامنطقه‌ای یا بر اثر حوادث طبیعی، در امنیت ملی مؤثرند. این دسته از عوامل را عوامل فراگیر یا غیرمستقیم مؤثر در امنیت ملی می‌نامند.

مثلاً کشف یک سلاح جدید مانند بمب اتم در اثنای جنگ جهانی دوم و استفاده از آن در هیروشیما که وضعیتی تعیین‌کننده در جنگ داشت و وضعیت استراتژیک جدیدی را به دنیا حاکم کرد که حاصل آن وضعیت امنیتی جدیدی بود که پس از جنگ

مشاهده شد، یا وقوع انقلاب اکتبر در شوروی. این حوادث خارج از کنترل بسیاری از حکومت‌ها بود، ولی در وضع امنیتی آنها اثری فاحش داشت. دسته دیگر از عوامل ناشی از وضعیت جغرافیایی، سابقه تاریخی، تعداد و بافت و ترکیب جمعیتی، ثروت یا فقر طبیعی واحد جغرافیایی و از این قبیل است که تغییر آنها در زمان محدود و معینی، به سختی ممکن یا ممتنع است. این دسته از عوامل را عوامل پایا یا عوامل دیرپا می‌نامند.

دسته سوم از عوامل مؤثر در امنیت ملی عواملی هستند که با مدیریت کلان و بهینه دولت و با روش‌های علمی و متدیک، قابل تعدیل و در نتیجه، موجب ارتقای امنیت ملی می‌باشند؛ مانند افزایش اشتغال، ایجاد تعادل سنی، ایجاد رفاه، توسعه، دموکراسی، حقوق بشر، حکومت قانون، امنیت اقتصادی و در بعد خارجی، برقراری صلح، حسن رابطه و همکاری با همسایگان، افزایش توان اقتصادی و نظامی در صحنه بین‌المللی. این عوامل را بلاواسطه یا مستقیم اثرگذار در امنیت ملی می‌خوانیم. در وجه مستقیم عملی، اعمال قدرت قانونی، جلوگیری از هرج و مرج و بی‌قانونی و ترور و خرابکاری و قهر و خشونت در داخل و تأمین صلح و امنیت و جلوگیری از جنگ و تهاجم دیگران در وجه خارجی، بزرگ‌ترین شرط تأمین امنیت ملی هر کشور و دغدغه دائمی هر حکومت با تدبیری است (طباطبایی، ۱۳۸۹: ۱۴).

خاورمیانه و اهمیت آن برای آمریکا

خاورمیانه از معدود مناطق جهان است که به طور کامل سلطه یکی از قدرتها به ویژه آمریکا در آن هنوز اعمال نشده است. منابع گسترده انرژی خاورمیانه باعث شده است که قدرت‌های رقیب بالقوه آمریکا، یعنی اروپا، ژاپن و چین برای به گردش در آوردن موتور محرکه اقتصاد و قدرت خود بدان وابسته شوند و در نتیجه کنترل و تسلط کامل بر این مناطق، توان رقبا و اعمال فشار بر آنها را در اختیار آمریکا قرار می‌دهد.

خاورمیانه از لحاظ ژئوپولیتیک و ارتباطات به طور سنتی در چهارراه جهانی قرار داشته و کنترل آن بسیار با اهمیت است. از نظر مسائل فرهنگی هم، خاورمیانه تنها منطقه‌ای است که به صورت یکپارچه در برابر فرایند جهانی شدن مقاومت کرده است. موضوع جهانی سازی که توسط آمریکا، مدیریت و به کار گرفته می شود، مهمترین ابزار فرهنگی و نرم افزاری برای تثبیت و گسترش ارزش های غربی محسوب می شود. در بسیاری از موارد حضور پررنگ اسلام در منطقه باعث شده است که ایده جهانی شدن، موفق به نفوذ در خاورمیانه نشود. از منظر ایدئولوژیک نیز، خاورمیانه جایگاه ویژه‌ای نزد محافظه کاران حاکم بر آمریکا دارد (امینیان، ۱۳۸۷: ۱۲).

مهمترین ویژگی خاورمیانه، جایگاه آن در امنیت ملی امریکاست. پس از واقعه ۱۱ سپتامبر، امریکاییان که خود را در حفاظی امنیتی و به دور از کشمکش ها و درگیریهایی جهانی می دانستند، ناگهان با ضربه شدیدی روبرو شدند که تصور آنها از زندگی امن را به صورت کامل دگرگون ساخت. تروریسم، خطری بود که قدرت عظیم و گسترده امریکا قادر به مهار آن نبود. از نگاه استراتژی های نو محافظه کار حاکم بر آمریکا، ریشه و خاستگاه اصلی چالش "تهدیدات تروریستی" را باید در منطقه خاورمیانه جستجو کرد. امریکا برای حفظ مقام برتر خود در سیستم بین المللی و ایفای رسالت، ادعای برقراری امنیت ملی و آرامش خاطر مردم خود، نمی تواند در برابر خاورمیانه و تحولات آن بی تفاوت باشد. کنترل و تسلط روسیه بر حوزه و قلمرو دریای خزر تضمین کننده کنترل مسکو بر سیستم های مهم توزیع گاز و نفت از منطقه به دنیای خارج بوده و امتیاز بزرگی را در مورد این ذخایر در اختیار روسیه قرار خواهد داد. استمرار بی ثباتی در قفقاز شمالی به ماوراء قفقاز، ترکیه و افغانستان، تهدید های بالقوه جدی را متوجه خط لوله های گوناگونی خواهد کرد که برای انتقال نفت و گاز به بازارهای بین المللی پیشنهاد شده اند. هر گونه به کارگیری جدی نیروهای روسیه در ایران، ترکمنستان یا افغانستان باعث تحریک نگرانی ها نسبت به امیال روسیه در مورد

خلیج فارس و اقیانوس هند خواهد شد. لازم به یادآوری است که امریکا تجاوز شوروی به افغانستان را یک تهدید استراتژیک نسبت به خلیج فارس تلقی کرد؛ از آن رو که این تجاوز نیروی هوایی شوروی را حدود ۶۰۰ مایل به تنگه هرمز نزدیک تر ساخت. این امر باعث طرح "دکترین کارتر" و ایجاد "نیروهای واکنش سریع" شد (عمادی، ۱۳۸۶: ۲۳).

نیاز روز افزون چین به انرژی با افزایش عرضه نفت از خلیج فارس تأمین می شود. به کارگیری نیروی دریایی آبهای نیلگون چین در اقیانوس هند در قرن آتی در حمایت از خطوط انتقال نفت آن کشور از دریا، آشکارا مشکل جدیدی را در برابر قدرت های دریایی موجود (هند و کشورهای خلیج فارس) قرار خواهد داد. افزایش پیوندهای نظامی میان چین و پاکستان بر تلاش های هند در جهت توسعه موشک های دور برد آن کشور که تأثیرات استراتژیکی فراتر از منطقه جنوب آسیا خواهد داشت، خواهد افزود.

استراتژی آمریکا در خاورمیانه قبل از ۱۱ سپتامبر

با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، استراتژی آمریکا در قبال منطقه خاورمیانه مبتنی بر امنیت اسرائیل و کشورهای میانه روی عربی و خروج آزادانه نفت از منطقه تغییر یافت. به طور کلی اهداف سیاسی اقتصادی و استراتژیک آمریکا تا قبل از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در خاورمیانه را در دسترسی به نفت خلیج فارس به منظور تأمین نیاز رو به رشد خود و کشورهای غربی طبقه بندی کرد. کنترل این منابع به آمریکا این اجازه را می دهد که شریان حیاتی و صنعتی غرب را در اختیار داشته و جایگاه رهبری خود را در جهان تثبیت کند.

دو رویداد مهم جهانی، یعنی پایان نظام دوقطبی (در آغاز دهه ۱۹۹۰) و واقعه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ شرایط جدیدی در فضای ژئوپلتیک جهان، از جمله قلمرو جهان اسلام به وجود آورد که ناتو به عنوان تنها پیمان امنیتی-نظامی و ایالات متحده امریکا به

عنوان تنها قدرت غالب در مسیر اهداف و مقاصد آینده خود، در دو سطح چند جانبه گرایي و یک جانبه گرایي آن را هدایت نمودند. مفهوم استراتژیک نوین ناتو در سال ۱۹۹۱ منشأ تحولات گسترده ای در مفهوم امنیت و تهدیدها، گسترش قلمرو ژئوپلیتیک و افزایش اعضا گردید که مأموریت های جدیدی با توانمندی های عملیاتی-نظامی برای «ثبات برتری جویانه» و مقابله با تهدیدها و چالش های جدید در دستور کار این پیمان قرار داد. پیش از این اجلاس، نیز رابرتسون دبیرکل وقت ناتو، مورخ ۱۳ اکتبر ۲۰۰۲ در خصوص تهدیدها و چالش ها در دهه دوم قرن ۲۱ گفته بود: «پیش بینی نخست من آن است که بی ثباتی در قفقاز، آسیای مرکزی، شمال افریقا و خاورمیانه به طور عمده رخ می دهد که همگی منابع بالقوه و بالفعل بی ثباتی در جهان هستند و پیش بینی بعدی من، تسری نا امنی از طریق مهاجرت، افزایش تعداد پناه جویان، تروریسم دولت های ناکام و تکثیر و گسترش بیشتر سلاح های کشتار جمعی خواهد بود (ماندل، ۱۳۷۹: ۱۱۰).

مداخله ۱۹۹۱ ایالات متحده آمریکا در عراق با موافقت شورای امنیت سازمان ملل متحد برای حمایت از کویت نمایش گر اقتدار جهانی آمریکا و فرصت مناسبی برای تحقق اهداف استراتژیکی جمهوری خواهان در خاورمیانه پس از تحولات نظام دو قطبی بود.

این اهداف با حمله ۲۰۰۳ آمریکا به عراق بدون موافقت شورای امنیت با جنجال مبارزه با تسلیحات کشتار جمعی و حمله به افغانستان در سال ۲۰۰۱ برای مبارزه با تروریسم به پشتیبانی ناتو بر اساس بند ۵ پیمان آغاز شد و موضوع نقشه راه خاورمیانه بزرگ همچنان در جریان است. جهت گیری استراتژی نوین ناتو به عنوان یک سیستم امنیتی با ادعای امنیت سازی بین المللی و استراتژی ایالات متحده آمریکا به عنوان یک واحد سیاسی قدرتمند در مناطق مجاور و پیرامونی ما، بعضاً یا با هم منطبق هستند یا در تقدم و تأخر با یکدیگر می باشند. در پیمان آتلانتیک شمالی، برخی از توانمندترین

واحد‌های سیاسی نظیر آمریکا که در رأس سازمان های بین المللی قرار دارد این قابلیت را به ناتو می دهد تا نقش مؤثری در برقراری یک الگوی ثبات مبتنی بر سیطره جمعی و ارتقای جایگاه پدید آورد، کما اینکه ناتو طی سال های گذشته با پشتیبانی آمریکا از یک سازمان دفاع جمعی در برابر اتحاد جماهیر شوروی، به یک سازمان امنیت جمعی در برابر عوامل تهدید کننده امنیت کشورهای عضو ناتو و خارج از قلمرو اعضا در مقیاس جهانی ارتقا یافته و حتی روسیه را ترغیب نموده تا با تشکیل شورای ناتو-روسیه و مشارکت برای صلح، در برقراری ارتباط و یافتن اهداف مشترک با ناتو پیشگام باشد و تهدیدات منافع خود را با همکاری ناتو خنثی نماید؛ تا جایی که نه تنها در برابر نگاه به شرق ناتو-با وجود فشار گروه های ناسیونالیست داخلی-تغییر رفتار دهد، بلکه سرگئی ایوانوف وزیر خارجه وقت روسیه در ۳۱ دسامبر ۲۰۰۲ اعلام نمود: تشکیل جدید روابط بین الملل در قالب شورای جدید ناتو-روسیه سبب تقویت ثبات و امنیت جهانی می شود و روسیه خواهان آن است تا اطلاعات بیشتری را پیرامون اهداف گسترش اتحادیه بیابد و فعالانه در تصمیم های سیاسی آن درگیر شود» (درایسدل، ۱۳۶۹: ۱۱۲).

آنچه یازدهم سپتامبر را به نقطه عطفی در تحولات ناتو پس از جنگ سرد تبدیل کرده، تبدیل موضوعات مبارزه با تروریسم و اشاعه تسلیحات کشتار جمعی، به عنوان دو پارادایم اساسی در تعریف مشروعیت بخشی به ماموریت های جدید ناتوست که در واقع مفهوم اقدام در خارج از قلمرو در هر نقطه از جهان را توجیه می کند. در چنین شرایطی آمریکا و برخی کشورهای عضو ناتو کوشیده اند جمهوری اسلامی ایران را مشمول این دو پارادایم کنند، و با این ادعا که دستیابی گروه های تروریستی به تسلیحات کشتار جمعی ابعاد تهدید را به مراتب گسترده تر و هولناک تر خواهد کرد، هرگونه اعتراض و مانعی را از سر راه ناتو برای برخورد با این دو پدیده بردارند.

طرح خاورمیانه بزرگ در سطح تحلیل سیاست خارجی ایالات متحده فارغ از اهداف بنیادین یا بلندمدت آمریکا در مفهوم‌سازی و منطقه‌سازی، طرح خاورمیانه بزرگ در کوتاه مدت اهداف مشخصی را برای ایجاد دگرگونی در خاورمیانه ارائه می‌کند. از اوائل دهه ۱۹۹۰ یعنی از زمانی که آمریکا خود را فاتح جنگ سرد تلقی نمود و رقیبی جدی در مقابل خود نمی‌دید به تدریج به این باور رسید که می‌تواند به طور یک جانبه مسایل مورد نظر خود را تعقیب و به نتیجه دلخواه برساند، تاکنون طرح‌های متعددی برای ایجاد دگرگونی در خاورمیانه بر روی میز کار تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی آمریکا قرار گرفته است، با این حال ناکامی این طرح‌ها در تحقق اهداف مورد نظر آمریکا و حذف ریشه‌های خصومت علیه آمریکا مقام‌های این کشور را به سمت اتخاذ یک سیاست جامع و کلان در خصوص ایجاد تغییرات بنیادین در منطقه خاورمیانه سوق داد. طرح خاورمیانه بزرگ، در واقع، حاصل این تغییر رویکرد می‌باشد. اگر چه به اعتقاد برخی تحلیل‌گران طرح خاورمیانه بزرگ هنوز هیچ برنامه مدون یا دستورالعمل مشخصی را برای کارگزاران سیاست خارجی آمریکا دیکته نمی‌کند و تنها در سطح بیان برخی جهت‌گیری‌هاست، اما این طرح به طور اعلانی اهداف مشخصی را در جهت تغییرات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مطرح کرده است. ترغیب به دموکراسی و حکومت‌های شایسته، ایجاد یک جامعه آگاه و دارای معرفت علمی و توسعه فرصت‌های اقتصادی مهمترین محورهایی هستند که طراحان این طرح به عنوان اهداف آن بیان کرده‌اند. با این حال، شاید تنها تعداد معدودی از تحلیل‌گران باشند که در تحلیل اهداف طرح خاورمیانه بزرگ این محورها را ملاک و معیار قرار می‌دهند. این در حالی است که در مقابل تاکنون نقدهای فراوانی در مورد اهداف و انگیزه‌های واقعی آمریکا از طرح موضوع تغییرات و دگرگونی‌ها در خاورمیانه مطرح شده است. ما در اینجا قصد ورود و طرح مجدد این نقدها را نداریم، اما برای روشن‌تر شدن موضوع به طور فهرست‌وار می‌توان به محورهای اصلی این مباحث اشاره کرد:

سوء سابقه تاریخی آمریکا در زمینه حمایت واقعی از دموکراسی در جهان سوم و جانبداری کاملاً آشکار آمریکا از اسرائیل در مناقشه فلسطینی - اسرائیلی که مهمترین دلیل رشد جریان‌های ضد غربی در منطقه بوده است و همچنین عدم تطابق منافع ملی آمریکا با دموکراسی واقعی از مهمترین دلایل سوء ظن مردم و نخبگان خاورمیانه به طرح‌های غیربومی برای اصلاحات و دگرگونی در منطقه است. اهداف واقعی آمریکا از ارائه طرح خاورمیانه بزرگ در چهار محور زیر خلاصه می‌شود:

۱- تضمین امنیت اسرائیل

۲- تضمین تداوم جریان انرژی

۳- مقابله با رشد جریان‌های اسلام‌گرایی

۴- تلاش برای روی کار آوردن رژیم‌های سکولار در منطقه

به عنوان یک ابزار سیاست خارجی، رهبران آمریکا مکرراً از سیاست چماق، هنجارسازی و هنجارشکنی و نظم‌سازی و نظم‌شکنی در سیاست‌های منطقه‌ای و جهانی خود بهره گرفته‌اند. تئودور روزولت، رئیس‌جمهور آمریکا در اواخر قرن نوزدهم که در توسعه نظم امپراتوری آمریکا نقش مؤثری داشت همواره اظهار می‌نمود که مناسب است همراه گفتار نرم و سلاح چماق و قدرت سخت‌افزاری نیز حمل گردد و در صورت لزوم از هر یک به تناسب موقعیت و نیاز بهره‌برداری به عمل آید. از این رو، در طرح خاورمیانه بزرگ و ابتکار جدید آمریکا در قبال آن گونه خاصی از این ترکیب به چشم می‌خورد (قربانی، ۱۳۸۲: ۲۲۵).

پس از حادثه یازدهم سپتامبر که در آن برخی جریان‌های اسلامی به عنوان مقصّر و متهم اصلی معرفی شدند، رهبران آمریکا به طور همزمان دو سیاست متضاد را در منطقه خاورمیانه پی‌گیری کردند: اول نظم‌شکنی و هنجارشکنی و دوم نظم‌سازی و هنجارسازی. در پرتو رفتارهای غیرقابل دفاع طالبان و صدام در افغانستان و عراق و همچنین برخی گروه‌های تندرو مانند القاعده، آمریکایی‌ها تلاش کردند تا اهداف کلان

خود را در منطقه ابتدا از طریق حضور نظامی و سپس از طریق تغییر بافت‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی منطقه دنبال کنند.

اهمیت افغانستان برای آمریکا

افغانستان به عنوان قلب آسیا زمینه تحکیم نفوذ آمریکا در مرکز استراتژیک آسیا (نقطه تلاقی منابع استراتژیک روسیه، چین و ایران به عنوان کشورهای که هژمونی آمریکا را به چالش کشیده اند) را فراهم خواهد کرد. کنترل تحرکات سیاسی کشورهای منطقه که برخی از آنها هسته ای اند و در عین حال به دلیل پتانسیل هایی که این منطقه برای پناه دادن و رشد گروه های تروریستی دارد و همچنین مساعد بودن این کشور برای کشت و قاچاق مواد مخدر و نیز وجود ذخایر عظیم انرژی نفت و گاز و آب (آسیای میانه، خزر و خلیج فارس)، فرصت راهبردی مساعدی برای بهره برداری عظیم از پروژه های نظامی (گسترش تسلیحات)، سیاسی (طرح خاورمیانه بزرگ و تثبیت تفوق و هژمونی آمریکا) و اقتصادی (کنترل و بهره گیری از منابع عظیم انرژی منطقه) جهت تدوین کنندگان استراتژی نوین امنیت ملی ایالات متحده برای قرن ۲۱ خواهد بود. مهم ترین اهداف آمریکا در تغییر استراتژی در افغانستان عبارتند از: جدا کردن طالبان از القاعده، شریک سازی طالبان در قدرت، توجه احتمالی به بازسازی افغانستان و تقویت دولت بعد از حامد کرزای -زمینه سازی برای دستیابی به پایگاه های نظامی دائمی برای ارتش آمریکا و ناتو (رحمانی، ۱۳۸۳: ۱۵).

پی آمدهای احتمالی تغییر استراتژی آمریکا

در این باره که پی آمدهای احتمالی تغییر استراتژی آمریکا در منطقه چه خواهد بود، گمان می رود که طراحان استراتژی تغییر سیاست آمریکا در افغانستان و ایران، اهداف آن را در سه سطح در نظر گرفته باشند:

۱- در سطح بین الملل، ۲- در سطح منطقه، ۳- در سطح داخلی افغانستان. به احتمال زیاد تغییر استراتژی آمریکا از نظامی صرف به ترکیبی از نظامی و سیاسی، با این هدف صورت می گیرد که اولاً از فروپاشی ناتو جلوگیری شود و ثانیاً قدرت های بزرگ دیگر را که از سیاست نظامی گری دوران بوش ناراضی هستند، تا حدی با آمریکا همراه کند. کشورهای عضو ناتو که نیرو به افغانستان اعزام کرده اند، به غیر از انگلیس، آشکارا عدم تمایل خود را به ادامه این حضور نشان داده اند. علت آن است که این گونه کشورها تعریف جداگانه ای از مأموریت نیروهای خود در افغانستان دارند. از نظر آن ها مأموریت ناتو برای استقرار صلح و ثبات و بازسازی افغانستان بوده و نه تشدید جنگ و ناامنی در این کشور، بنابراین آنها حاضر نیستند سربازان خود را در جنگی به کشتن دهند که سودی برای آنها ندارد. تأکید بر راه حل سیاسی برای مشکل افغانستان، اعضای معترض ناتو را در کنار آمریکا و انگلیس به امید استقرار در صلح نگاه خواهد داشت (فرزین نیا، ۱۳۸۰: ۳۷).

روابط ایران و افغانستان

تحولات افغانستان پس از ۱۱ سپتامبر تأثیرات مثبتی بر سیاست خارجی تهران داشته است. اتخاذ سیاست عملی تعامل با ائتلاف غرب که بخشی از آن به دلیل انطباق سیاست های تهران با اهداف غرب در افغانستان بوده موجب همکاری جبهه ی متحد (دوستان افغانی ایران) با غرب در جهت نابودی طالبان گردید. فرصت های افغانستان برای ایران شامل، بازار افغانستان برای کالاهای ایرانی، جمعیت ۵۰ درصدی فارسی زبان در افغانستان، حضور ۲۰ درصدی شیعیان در ساختار قدرت افغانستان، علاقه مندی مردم افغانستان به ایران، دید مثبت مردم افغانستان به ایران در مقایسه با پاکستان، مرز مشترک ۹۳۶ کیلومتری ایران با افغانستان، فرصت های موجود در امر بازسازی افغانستان، اجرای پروژه های مختلف، امکان صدور سوخت در حجم بالا به افغانستان،

قابلیت ترانزیت کالا در سطح وسیع از طریق ایران به افغانستان و آسیای مرکزی، نداشتن مشکل مرزی با افغانستان علی‌رغم مرز طولانی، امکان ایجاد همکاری و کار اقتصادی با سایر کشورهای منطقه از طریق افغانستان، حضور دو و نیم میلیون مهاجر افغانی در ایران که می‌تواند به همسویی آن‌ها با سیاست‌های ایران در افغانستان در آینده امیدواربود و ارتباط خوب با کلیه طرف‌های افغانی که موقعیت ایران را در آینده افغانستان ارتقاء می‌بخشد، می‌باشند. افغانستان جزئی از حوزه تمدنی- فرهنگی ایران به شمار می‌رود و به‌طور سنتی زبان و ادبیات فارسی، نقش اساسی در تعیین سمت و سوی تحولات فرهنگی و ادبی افغانستان داشته است. بسیاری از افغان‌ها فارسی صحبت می‌کنند و تاجیک‌ها به‌طور خاص هویت سیاسی و قومی خود را در افغانستان برپایه‌ی زبان فارسی استوار کرده‌اند و به همین دلیل از پتانسیل لازم برای برقراری ارتباط گسترده با ایران برخوردارند. بسیاری از کارشناسان مسایل بین‌المللی اعتقاد دارند، با بهبود اوضاع در افغانستان، امکان توسعه‌ی روابط کشورهای فارسی‌زبان، ایران، افغانستان، تاجیکستان و توسعه‌ی روابط اقتصادی و تجارت میان آنان بیشتر شده است (فرزین نیا، ۱۳۷۷: ۴۱).

نقش شیعیان در روابط ایران و افغانستان

جمعیت شیعیان افغانستان یکی از مهم‌ترین حلقه‌های ارتباطی بین ایران و افغانستان محسوب می‌شوند. شیعیان حدود یک پنجم جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند و دیدگاه مثبتی در خصوص همکاری با تهران دارند. افغانستان کشوری اسلامی بوده و تهران علاقه مند است که با اقلیت شیعه و اهل سنت این کشور رابطه داشته باشد. نوع حکومت در افغانستان و گرایش‌ها و ایدئولوژی آن با امنیت ملی ایران رابطه‌ی تنگاتنگی دارد. حکومت ایران در اختیار اکثریت شیعه است و حمایت از شیعیان در اقصی نقاط دنیا جزء اصول دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران می‌باشد.

شیعیان افغانستان به نوعی کانون نفوذ و لابی ایران در افغانستان تلقی می گردند. شیعیان افغانی نیز ایران را مهم ترین حامی سیاسی خود در محیط داخلی افغانستان به حساب می آورند. آنان اعتقاد دارند که تهران از مبارزه آنها برای کسب سهم بیشتری از قدرت در ساختار سیاسی افغانستان حمایت می نمایند. البته تمام شیعیان دیدگاه واحدی نسبت سیاست ایران در قبال مسائل ایران و حتی نحوه ی برخورد با شیعیان ندارد و برخی از آنها نسبت به مواضع ایران انتقاداتی را مطرح می کنند. تهران در دوران جهاد افغانستان میزبان احزاب شیعه بوده و در جهت سازمان دهی و ایجاد هماهنگی لازم بین آنان تلاش کرد (علی آبادی، ۱۳۷۵: ۲۴۰).

نقش اقتصاد در روابط ایران و افغانستان

ایران مزیت های نسبی زیر بنای اقتصادی، تجاری و ترانزیتی در بازسازی افغانستان و گسترش همکاری های اقتصادی با آن کشور دارد. تهران برای گسترش تجارت و همکاری اقتصادی با افغانستان، اعطای معافیت ۵۰ درصدی گمرکی به کالاهای ترانزیتی به مقصد افغانستان، حذف پیمان سپاری برای صادرات کالا به این کشور و افزایش ساعت کار گمرکات در مرز مشترک دو کشور را در دستور کار قرار داده است. صادرات ایران به افغانستان بعد از یازده سپتامبر رشد چشمگیری داشته است. بنا بر آمار منتشر شده از سوی گمرک ایران حجم صادرات غیرنفتی کشور به افغانستان به بیش از یک صد میلیون دلار می رسد که نسبت به دوران حاکمیت طالبان و قبل از آن رشد غیر قابل تصویری نموده است. کالاهای ایرانی به خصوص کالاهای مصرفی در افغانستان طرفدارن زیادی دارد. فرهنگ مشترک، کیفیت مطلوب کالاهای ایرانی نسبت به سایر کالاهای دیگر همسایگان بخصوص پاکستان باعث علاقه ی افغان ها به محصولات ساخت ایران شده است. در زمان طالبان با بازگشایی مرز دوغارون مدت کوتاهی ایران بازار افغانستان و حتی بازار مناطق شرقی این کشور را در اختیار گرفت که مطبوعات و

مسئولین پاکستانی بارها نسبت به این مسئله به طالبان اعتراض کردند. افغانستان کشوری است که ساختار اقتصادی آن طی دودهمه ی گذشته نابود شده است و در مقابل ایران کشوری است که در برخی از حوزه های اقتصادی نظیر سرمایه گذاری و صدور فن آوری مهندسی، پتروشیمی، نفت و گاز دارای تجربیات ارزشمندی است. در حال حاضر، تجربیات مرزی در ۵ بازارچه مرزی با سرعت در حال انجام است. همکاری در چارچوب اکو از دیگر حوزه هایی است که منافع مشترک دوکشور را می تواند در پی داشته باشد. افغانستان از نظرهمسایگی با آسیای مرکزی و یا مجاورت با آسیای غربی دارای موقعیت ممتازی است. افغانستان توانایی آن را دارد که تبدیل به کانالی برای ترانزیت کالا از آسیای مرکزی به ایران و دریای عمان شود. اگر مسیر اقتصادی ایران فعال شود شیعیان، فارسی زبان ها و مردم هرات بیشترین منافع را به دست خواهند آورد و این کمک استراتژیک غیر مستقیم ایران به متحدانش در افغانستان است (هارولد کی، ۱۳۸۷، ۳۸۱).

فرصت ها و تأثیرات مثبت تحولات افغانستان بر امنیت ملی ایران

فروپاشی طالبان: فروپاشی طالبان و عدم امکان روی کارآمدن آنها به عنوان دستاورد اولیه ونخستین اولویت تهران در عرصه ی افغانستان می باشد. طالبان که با دولت شیعه سرعناد داشته و شرارت و نا امنی را در طول مرزهای شرقی کشور توسعه دادند، به مسئله ی تولید مواد مخدر دامن زدند و با فرهنگ و تمدن ایرانی در افغانستان از جمله تقویم هجری شمسی، زبان فارسی دری، اعیاد ملی مانند: عید نوروز و... مخالفت نمودند. آنان سرکوب شیعیان و سایر فارسی زبان ها را در دستور کار قرار دادند و با اعمال خشن چهره ی دین اسلام را در انظار جهانیان تخریب نمودند.

روی کارآمدن دولت دوست ایران در کابل: دگرگونی در سیستم حکومتی افغانستان و روی کارآمدن دولتی متعادل به مفهوم حذف حاکمیت متخاصم نسبت به منافع تهران

و حاکم شدن یک دولت دوست می باشد. دولت دوست کنونی ایران حکومتی مناسب با شاخصه های رعایت تناسب قومی، عدم حضور افراطیون، فراگیر و پاسخگو است (شفیعی، ۱۳۸۳: ۳۰).

همکاری مثبت و سازنده ی تهران با جامعه ی بین المللی و سازمان ملل متحد: ایران در مسئله ی افغانستان و سقوط طالبان همکاری های سازنده و مثبتی با روسیه و هند به عمل آورده است و در این راستا به تقویت جایگاه منطقه ای خویش کمک شایان نمود. همکاری این سه کشور در مقابل حامیان طالبان قرین موفقیت گردید. این همکاری می تواند مبنایی برای همکاری آینده این دو کشور منطقه ای گردد (موسوی، ۱۳۸۴: ۲۵).

تقلیل مشکلات ملی ایران در قبال افغانستان: اعاده صلح و ثبات و تشکیل دولت مرکزی در افغانستان در ابعاد اجتماعی و امنیتی تأثیراتی چون؛ تعهد دولت افغانستان و گروه های افغانی به منع تولید مواد مخدر، بازگشت نسبی آرامش به این کشور و بالطبع مرزهای شرقی ایران، تقلیل شرارت در مرزهای شرقی، بازگشت تدریجی مهاجران، ایجاد فرصت شغلی و رونق تدریجی اقتصادی در مرزهای شرقی ایران داشته است. هزینه های ملی ایران ناشی از بحران افغانستان سالانه ۶ میلیارد دلار برآورد شده است. از جمله تأثیرات این بحران افزایش کشت مواد مخدر در افغانستان بوده است. ریشه کن شدن تولید مواد مخدر در افغانستان برای دولت ایران بسیار مهم است. البته مبارزه با قاچاقچیان بین المللی مواد مخدر که از خاک ایران برای ترانزیت مواد مخدر تولید شده در افغانستان به بازارهای کشورهای غربی استفاده می کنند، هزینه های سنگین جانی و مالی داشته است. انتظار می رود دولت افغانستان با کشت مواد مخدر مقابله نماید (موسوی، ۱۳۸۴: ۲۵).

بازگشت مهاجران: پس از تحولات اخیر در افغانستان، امید به بازگشت آوارگان به وطن خود و رفع مشکلات و معضلات از حضور آنان در ایران افزایش یافت. متعاقب این تحولات، ایراف کمیساری عالی پناهندگان ملل متحد و افغانستان برای بازگشت پناهندگان افغانی مقیم ایران در شهر رنو در تاریخ ۸۱/۱/۱۱ یک توافق نامه مشترک

امضاء کردند. این برنامه شامل بازگشت مرحله ای پناهندگان و اسکان دائم و تأمین امنیت آنان در افغانستان است که در دفتر (UNHCR) به امضا رسید. (مجتهد زاده، ۱۳۷۸: ۲۰۰).

بازسازی افغانستان فرصتی برای اقتصاد ایران: از هم گسیختگی ساختارهای اقتصادی افغانستان در طول بیش از دو دهه جنگ در این کشور هزینه های زیاد را به ایران تحمیل کرده است. تحولات جدید سبب فراهم شدن شرایط مطلوب برای استفاده از ظرفیت های اقتصادی و تجاری افغانستان از جمله بهره گیری از مسیر ترانزیتی ایران شده است. افغانستان به دلیل آنکه محاط در خشکی است به راه های مواصلاتی همسایگان نیازمند می باشد. ایران در این زمینه به دلیل دارا بودن مزیت نسبی در دو بُعد تجاری و ترانزیت همواره نقش مهمی در دست یابی افغانستان به بازارهای جهانی ایفا کرده است.

مذهب: پس از یازده سپتامبر در خصوص مذهب رسمی دین اسلام در نهایت با قید این مطلب مورد توافق قرار گرفت که پیروان مذاهب اسلامی مجازند که در حوزه ی تسلط قومی مذهبی خود، فقه حنفی برای اهل سنت و فقه جعفری برای اهل تشیع را اعمال کنند و تدریس آن در مدارس به همین شکل باشد. به نظر می رسد که تحول قدرت از طالبان به دولت جایگزین برای ثبات افغانستان مثبت بوده و تصور می شود که هر قدر ثبات در افغانستان تقویت شود، تضادهای مذهبی کاهش می یابد و همگرایی بین هزاره و سایر قومیت ها تقویت می شود. به دنبال افزایش ثبات در افغانستان و به طبع آن کاهش تنش های مذهبی ایران نیز از ناحیه ی گروه های مذهبی افغانستان شرایط مساعد و امن تری نسبت به گذشته را پیش روی خواهد داشت، به طور کلی تنش های مذهبی در افغانستان پس از یازده سپتامبر کاهش پیدا کرده و شیعیان نیز بر اساس قانون اساسی جدید وضعیت مطلوب تری نسبت به گذشته پیدا کرده اند (واعظی، ۱۳۸۹: ۱۶۰).

قومیت: پس از ۱۱ سپتامبر مسائل قومی، تنش ها و رقابت ها و تلاش قومیت ها در جهت کسب قدرت و تحت سیطره درآوردن سایرگروه ها تا حدودی فروکش کرد. حوادث ۱۱ سپتامبر و به دنبال آن حمله ی نظامی آمریکا به افغانستان فصل جدیدی را در تاریخ این کشور گشود. شکل گیری زیرساخت های جدید جهت روی کارآمدن دولت متمرکز و توزیع قدرت سیاسی متناسب با میزان جمعیت قومیت ها تغییرات چشمگیری در نحوه ی برخورد قومیت ها با یکدیگر در رقابت بر سر دستیابی به قدرت به وجود آورد. پس از مداخله ی نظامی ایالات متحده در افغانستان در سال ۲۰۰۱ زمینه های لازم برای دولت سازی و تشکیل دولت مرکزی فراهم شد. ساختارها و نهادهای لازم برای دولتی که بتواند نقش مثبتی در تحولات افغانستان ایفا کند، بوجود آمد. رقابت تسلیحاتی و جنگ مسلحانه به رقابت انتخاباتی و سیاسی تبدیل شد و تلاش گردید تا مذهب و ساختارهای حزبی به تدریج نقش پررنگ تری نسبت به قوم و قوم سالاری ایفا نمایند (رشید، ۱۳۷۹: ۶۹).

تهدیدات و تأثیرات منفی تحولات افغانستان بر امنیت ملی ایران

نگرانی ایران از حضور نیروهای غربی به خصوص آمریکا در جواز مرز خود: آسیب پذیری ایران به دنبال حضور نیروهای آمریکایی در افغانستان افزایش یافته است. ایران از یک سو در قسمت غرب و شمال غرب با محور اسرائیل، ترکیه و آذربایجان روبه رو است. در قسمت مرزهای شمالی رژیم حقوقی دریای خزر حل نشده و در شرق کشور به خصوص بعد از تجربه ی نسبتاً موفق ایالات متحده در افغانستان می توان گفت نفوذ واشنگتن در شرق کشور هم توسعه ی چشمگیری یافته است. در جنوب و در خلیج فارس هم آمریکا حضور مستقیم نظامی دارد و در غرب نیز در عراق مستقر می باشد. تهران به نوعی خود را در محاصره ی نظامی کامل ایالات متحده می بیند و می داند علی رغم پیشرفت های محسوس در صنایع نظامی نمی تواند پاسخگوی تهدیدات نظامی

یک قدرت مسلط دنیا باشد. گفته می شود آمریکا و غرب برنامه ی بلند مدتی برای منطقه طراحی کرده اند و در حال حاضر هیچ گروه قدرت مند منطقه ای و فرا منطقه ای وجود ندارد که در قالب یک اتحاد نیرومند در برابر آمریکا و غرب بایستد. این برنامه در قالب طرح جدید آمریکا موسوم به خاورمیانه ی بزرگ تبلور یافته است. حمله ی آمریکا به افغانستان زمینه های عملی حضور ناتو در چارچوب گسترش ناتو به شرق را فراهم نمود. همچنین در مناسبات تهران با آسیای مرکزی، روسیه و قفقاز اختلال ایجاد خواهد کرد. باید تصریح نمود که ایالات متحده پروژه ی مهار تهران از طریق انزوا ی کامل این کشور را دنبال می نماید. (نادرپور، ۱۳۸۴: ۵۴-۵۳)

عبور خط لوله نفت و گاز از طریق افغانستان: افغانستان به عنوان یک کشور ترانزیتی بالقوه و مهم در منطقه، در کانون یک بازی بزرگ جدید یعنی رقابت بر سر استخراج و تجاری کردن منابع نفت و گاز دریای خزر قرار گرفته است. ذخائر نفت و گاز منطقه اوراسیای دریای خزر می تواند برای واشنگتن راه حل مطلوب راه یابی به سوی ذخائر طبیعی نفت و گاز در نیمه ی اول سده ی بیست و یکم میلادی تلقی شود. اینها ذخایر فراوان و ارزشمندی اند که از لحاظ حجم و ردیف، دومین ذخائر بی مثال خاورمیانه می باشد. تهدیدات ناشی از چگونگی مناسبات ایران با غرب و آمریکا: دولت آمریکا با توجه به ملاحظات سیاسی داخلی آمریکا، تصویب بودجه های کلان نظامی و همچنین مسائل سیاست خارجی همچون تعیین استراتژی های کلان، تکمیل موقعیت برتر آمریکا در نظام بین المللی، کنار زدن رقبای منطقه ای و بین المللی، تداوم عملیات جنگ را در جهت تأمین منافع ملی آمریکا در نظر گرفته و سعی دارد از شرایط موجود حداکثر امتیاز را به دست آورد (همان).

فرماندهی نیروهای آمریکایی در افغانستان می گوید که جنگ با تروریسم نباید محدود به افغانستان گردد. روابطی که آمریکا با کشورهای همسایه ی افغانستان دارد در طول زمان ما را قادر خواهد ساخت که به اهداف مورد نظر خود برسیم و این جنگ

تمام نخواهد شد، مگر این که به همه ی اهداف خود برسیم. آمریکا، ایران را در زمره کشورهای عضو (محور شرارت) نام برده است. اظهاراتی از این دست، موجب نگرانی دولتمردان تهران از اهداف نهایی واشنگتن در منطقه شده است. ایالات متحده ی آمریکا از حضور و توسعه نفوذ سیاسی و امنیتی تهران در افغانستان احساس نگرانی دارد. حضور نیروهای غربی در جوار مرزهای شرقی ایران، مرزهایی که زمانی امن ترین مرز این کشور از نظر تهدیدات خارجی بوده، خوشایند ایران نیست.

اهداف آمریکا در افغانستان

۱- تداوم حفظ امنیت و ثبات در جهت تقویت دولت افغانستان:

در حال حاضر مسئله ی تداوم امنیت مهم ترین هدف آمریکا در افغانستان می باشد. استمرار بیش از دو دهه جنگ و درگیری در افغانستان، مفاهیمی همچون تمامیت خواهی و انحصارطلبی، قوم گرایی و محله گرایی، تکروی، عدم رعایت قانون، خروج از تعهد ها، تلاش برای حذف دیگران، استفاده از زور و... را در این کشور نهادینه کرده است، به نحوی که خروج از آنها در شرایط فعلی سخت و دشوار می باشد. در چنین شرایطی حفظ و تداوم امنیت در افغانستان تا حد زیادی به نگرش و بینش افراد و گروه ها به ساخت قدرت بستگی دارد. در واقع عدم رضایت این افراد و گروه ها به معنای شروع درگیری ها و بی ثباتی خواهد بود. علی رغم سقوط رژیم طالبان در افغانستان و ازهم پاشیده شدن نیروهای القاعده، نیروهای آمریکایی مستقر در افغانستان هنوز در حال جنگ و عملیات برای سرکوب باقی مانده ی این نیروها می باشند.

۲- تلاش آمریکا برای نفوذ تدریجی در هرات و مناطق مرزی شرق ایران:

موقعیت هرات در معادلات استراتژیک آمریکا و مجاورت آن با مرزهای شرقی ایران، سبب گردیده است تا واشنگتن به نوعی در صدد نفوذ به منطقه ای از افغانستان برآید که پیوندهای گسترده ی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی با ایران دارد. هرات که به

نوعی از آن به عنوان (حیاط خلوت ایران) تعبیر می شود، تنها منطقه ای است که ایالات متحده نفوذ چندانی در آن ندارد. در حال حاضر آمریکایی ها فعالیت های اقتصادی و فرهنگی گسترده ای در قالب (طرح های بشر دوستانه) در این منطقه آغاز کرده اند و سعی دارند تا از این طریق به طور آهسته و تدریجی در این منطقه نفوذ کنند (ورجاوند، ۱۳۸۳: ۸۲).

هرات به علت نزدیکی به مرز ایران مورد توجه جدی مقامات تهران است. بسیاری از ناظران بین المللی، نقش تهران را در این منطقه بسیار مهم ارزیابی می کنند. در منطقه ی هرات، ایران پروژه های زیادی را اجرا نموده و یا در دست اجرا دارد (مجتهد زاده، ۱۳۷۸: ۶۲).

۳- خطر شروع مجدد ناامنی و جنگ در افغانستان:

بازگشت آرامش به افغانستان اولویت نخست تهران است. حضور جنگ سالاران محلی، خطرسازی مجدد القاعده و طالبان همچنان وجود دارد. یکی از مشکلات همیشگی افغانستان غارت هایی بوده که در مواقع بحرانی و ناامنی و هر از گاهی صورت گرفته است. در وضعیت موجود نیز سرقت ها و دست بردهایی زده می شود که بعضی جنبه ی دزدی و برخی هدف سیاسی دارند. جنگ سالاران برای حفظ خود نیاز به محیط بحرانی دارد، لذا برای حفظ موقعیت خود بین کشورهای ذی مدخل در امور افغانستان دشمن تراشی می کنند. بدیهی است سازمان مجدد القاعده به نفع تهران نمی باشد. ایران مشکلات ایدئولوژیک جدی با این افراطیون سنی داشته و گروه های فوق تهدید جدی برای امنیت ملی ایران است (رشید، ۱۳۷۹: ۹۸).

۴- واگرایی شیعیان و جبهه متحد:

جبهه متحد متشکل از سه نیروی عمده یعنی تاجیک ها، ازبک ها و هزاره هاست که در خصوص سیاست و حکومت دیدگاه های خاصی دارند. در دوران طالبان گرچه به دلیل دشمن مشترک آنان با یکدیگر همکاری کردند اما در شرایط حاضر خطر

واگرایی و سهم خواهی بیشتر آنان را تهدید می کند. نکته ی حائز اهمیت این است که در درون هر یک از احزاب نیز اختلافات گسترده ای وجود دارد. فقدان پیوستگی در جبهه متحد و نزدیکی آنان به کشورها و جریان های سیاسی دیگر، افکار انشعاب و دو دستی بین آنان را تقویت می نماید (پاپلی یزدی، ۱۳۷۲: ۳۱).

۵- تروریسم و گسترش تروریسم ضد ایران در افغانستان:

تروریسم نشأت گرفته از افغانستان حاصل تضادهای ایدئولوژیک، قومی و قبیله ای و اوضاع نابسامان داخلی در نتیجه حضور نیروهای خارجی است. البته شرایط جغرافیایی افغانستان به گونه ای نیست که حاکمان آن بتوانند رفتار غیر همسانی با همسایگان خود در پیش گیرند و بخواهند به عنوان یک فاکتور اصلی، موازنه قوا را بر علیه همسایه دیگر بر هم بزنند، زیرا این کشور در خشکی محاط است و تنظیم رفتار خارجی آن تابع ضرورت وجود رابطه با همه ی کشورهای اطراف است. افغانستان می تواند به عنوان پایگاه بالقوه اپوزیسیون ضد انقلاب ایران در آید. مرزهای غیر قابل کنترل، وجود قاچاقچیان حرفه ای و مافیای مواد مخدر و اشرار، ابزار مناسبی برای گروه های برانداز نظام ایران خواهد بود.

۶- آوارگان افغانی مقیم ایران:

بدون شک یکی از پیامدهای مهم و منفی بی ثباتی و جنگ در افغانستان برای ایران، هجوم سیل آسای مهاجرین افغانی بود که وارد ایران شدند. مهاجرین افغانی که اکثراً شیعه هزاره و تاجیک بوده و با ایران ارتباط نزدیکی داشتند، تحت فشار گروه های دیگر به ویژه پشتون ها و طالبان راه ایران را در پیش گرفتند که این مسئله پیامدهایی منفی را برای ایران به همراه داشت. اما پس از ۱۱ سپتامبر با شکل گیری دولت جدید و روند بازسازی افغانستان و برقراری آرامش نسبی در این کشور، مسئله آوارگان تا حدودی حل شده و بازگشت آن ها به افغانستان می تواند نقش مثبتی در راستای منافع و امنیت ملی ایران داشته باشد (فرشادگهر، ۱۳۸۱: ۴۱).

پدیده مواد مخدر: پروسه تولید، تبدیل و ترانزیت مواد مخدر بعد از خروج از افغانستان، متوجه مرزهای ایران شده و این بلای خانمان سوز به چالش نیروهای جوان و امکانات جامعه ایران منتهی می‌گردد و سلسله مشکلات متعددی پدید می‌آید که در جستجوی ریشه‌های آن نگاه‌ها متوجه منشأ آن یعنی افغانستان می‌شود و در واقع ایران اولین قربانی این پدیده شوم است. ایران نه تنها صرفاً به عنوان یک مسیر برای ترانزیت کالا نبوده، بلکه بازار مصرف خوبی برای تریاک افغانستان نیز بشمار رفته است (ملازهی، ۱۳۸۳: ۳۷۰).

۷- شرارت و ناامنی مرزی:

این پدیده مزمن که در سالهای اخیر در سطح خطرناکی توسعه یافته، امنیت و آرامش مناطق شرقی کشور را تحت تأثیر قرار داده است. به طور کلی شرارت‌های مرزی با جریان مواد مخدر مرتبط است. شرارت‌های شرق کشور زائیده مناسبات مالی و اعتباری فروشندگان و خریداران مواد مخدر است. با گسترش تولید مواد مخدر و افزایش تقاضا برای مصرف و ترانزیت این مواد، شرارت و ناامنی نیز توسعه پیدا کرده است. در زمان طالبان قرائن زیادی در زمینه وجود ناامنی کنترل شده در مناطق نا امن کشور وجود داشت. در جریان طرح این بحث‌ها با طالبان، آنها در مقابل مدعی عبور نیروهای افغانی مخالف طالبان از مرزهای ایران به خاک افغانستان با اهداف خرابکارانه شدند. طالبان در مقام پاسخگویی و عمل متقابل به طرز بی سابقه‌ای توانست مناطق شرق کشور را نا امن نموده و همچنین جریان ترانزیت مواد مخدر به ایران را رأساً پشتیبانی کند (علی آبادی، ۱۳۷۵: ۲۹).

۸- گسترش افکار رادیکال سنی:

گسترش رادیکالیسم سنی در مرزهای شرقی ایران به خصوص افغانستان نوعی تهدید فرهنگی، مذهبی علیه ایران به حساب می‌آید. رادیکالیسم اهل سنت در مناطق پیرامونی ایران نه تنها موجب محدود شدن شیعیان در کشورهايشان می‌گردد، بلکه

همچنین نفوذ سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ایران را نیز محدود می نماید. گسترش این افکار به آسیای مرکزی نیز منافع ایران را تهدید می کند. ایران کشوری ناهمگون با اقلیت های قومی، نژادی و دینی مختلف است. بنابراین رشد افراطی گرایشی در جوار ایران امکان سرایت آن را به داخل ایران تشدید می نماید. همچنین تقسیم افغانستان به گروه های نژادی باعث ایجاد هراس از تشکیل یک دولت چند ملیتی با اقلیت های فراملی شده است. (همان).

۹- ایدئولوژی:

عامل دیگر بی ثبات کننده در افغانستان که در عمل می توانسته ثبات همسایگان را نیز بر هم بزند، تضادهای ایدئولوژیک می باشد. در سطحی گسترده تر از تنش های مذهبی، مکاتب ایدئولوژیک مختلف در افغانستان رو در روی هم قرار گرفته اند. این تقابل های ایدئولوژیک قبل و بعد از ۱۱ سپتامبر شرایط متفاوتی را سپری کرده و پیامدهای طبعاً مختلفی از خود به جای گذاشته اند. در هر دو مقطع زمانی (دو سوی ۱۱ سپتامبر)، ایران با ایدئولوژی اسلامی در مقابل ایدئولوژی های کمونیستی و لیبرالیستی شرق و غرب قرار گرفته است.

نتیجه گیری

جمهوری اسلامی ایران در سه دهه گذشته به دلیل بی ثباتی و نا امنی افغانستان، خسارت های زیادی پرداخت نموده است و همواره برای ساماندهی اوضاع و بازگشت ثبات و امنیت در مقاطع مختلف تلاش هایی انجام داده است. یکی از تهدیداتی که همواره متوجه ایران است، حضور ناتو در منطقه می باشد. ناتو علاوه بر نفوذ در افغانستان با کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس همکاری دارد. جمهوری اسلامی ایران با ۱۵ کشور (کشورهای عضو شورای همکاری) از طریق آب و خشکی دارای مرز مشترک است و این کشورها به طرق مختلف با پیمان آتلانتیک شمالی همکاری دارند و

نحوه همکاری‌ها به گونه‌ای است که به سمت گیری ناتو به شرق و به ویژه در فضای ژئوپلیتیک شمال-جنوب کشور ایران کمک کرده و این همکاری و حضور بنا به اهداف و استراتژی جدید ناتو و استراتژی امنیت ملی آمریکا مقابله با تهدیدات جدید نظیر تروریسم، ناسیونالیسم افراطی، بی‌ثباتی سیاسی، منازعات قومی و گسترش سلاحهای کشتار جمعی می‌باشد. ادامه وضعیت کنونی به منزله تهدیدی بالقوه برای حوزه نفوذ و فضای ژئوپلیتیک (جغرافیایی و اعتقادی مرزهای اسلامی) در مرحله اول و سپس کنترل استراتژیک ایران از طریق سیطره بر منطقه مسیر عبور انرژی و حمل و نقل و تحریکات و تعرضات قومی، سیاسی، ایدئولوژیکی بوده و در نتیجه امنیت و منافع جمهوری اسلامی ایران در معرض تهدید این گونه حضور و همکاری است.

با توجه به شرایط کنونی درباره آینده افغانستان دو دیدگاه خوشبینانه و بدبینانه وجود دارد. گروهی معتقدند که خروج ارتش آمریکا، متحدین و ناتو از افغانستان لاجرم لبنانی دیگر (طی دهه ۱۹۸۰) و ماندن در افغانستان، اسرائیل-فلسطینی دیگر شکل خواهد داد و آمریکا نخواهد توانست در فاصله زمانی مناسب، افغانستان کنونی را سامان دهد. چنانچه افغانستان موفق به تعریف مجدد از روابط میان گروه‌های متعدد قومی-مذهبی که باید بر همزیستی و برابری استوار باشد، نگردد و به نحو مؤثری با خشونت‌های کنونی و نیروهای گریز از مرکز مقابله نکند، تنش‌های موجود همچنان به صورت یک مشکل دائمی در حیات سیاسی افغانستان و منطقه باقی خواهند ماند. گروه دیگر معتقدند آمریکا در راستای راهبرد سیطره جویانه خود، با انعطاف‌پذیری و تغییرات تاکتیکی، به تدریج قدرت را به افغان‌ها، به خصوص در حوزه‌های امنیتی منتقل می‌کند و به صورت هدایت شده از ظرفیت‌های سازمان ملل، ناتو و سایر متحدین خود در افغانستان در راستای کاهش هزینه‌های خود استفاده خواهد کرد تا سال‌های سال در افغانستان بماند. در این میان پاکستان هم در افغانستان دارای منافع استراتژیک و حیاتی است. در شرایطی که یک دولت غیر همسو در افغانستان در قدرت

باشد، با توجه به وجود اختلاف بین دو کشور، تأمین منافع ملی پاکستان هم در گرو بی ثباتی و ناامنی در افغانستان خواهد بود. از آنجا که پاکستان نقش مؤثری در صحنه داخلی افغانستان دارد، برقراری تعامل بیشتر با آن کشور و کاهش حوزه های اختلاف که نهایتاً منافع ملی ایران را به خطر می اندازد، ضرورت پیدا می کند.

Archive of SID

منابع

- امینیان، بهادر (۱۳۸۷)، "آمریکا و طرح خاورمیانه بزرگ: اهداف، ابزار و مشکلات"، فصلنامه سیاست دفاعی، شماره ۴۸.
- بوزان، باری (۱۳۷۸)، مردم، دولت ها و هراس، ترجمه پژوهشگرده مطالعات راهبردی، تهران، پژوهشگرده مطالعات راهبردی.
- بهزادی، حمید (۱۳۷۳)، اصول روابط بین الملل و سیاست خارجی، تهران: نشر دهخدا.
- بیومنن، پیتر، جرالده بلیک و مالکوم واگ استاف (۱۳۶۹)، خاورمیانه، ترجمه محسن مدیر شانه چی و رمضان زاده، تهران: نشر آستان قدس رضوی.
- پاپلی یزدی، محمد حسین (۱۳۷۲)، افغانستان اقوام کوچ نشین، تهران: نشر آستان قدس رضوی.
- درایسدل، آلاسدر و جرالده اچ بلیک (۱۳۶۹)، جغرافیای سیاسی و شمال آفریقا، ترجمه دره میر حیدر، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۳)، نو محافظه کاران و سیاست خارجی آمریکا، تهران: نشر سرایی.
- رحمانی، علی (۱۳۸۳)، ناتو در افغانستان، همشهری دیپلماتیک، شماره ۱۸.
- رشید، احمد (۱۳۷۹)، طالبان، اسلام و بازی بزرگ، مترجمان اسدالله شفقائی و صادق باقری، تهران: دانش هستی.
- رضوی، سید قیصر (۱۳۸۹)، ابرقدرتها و مسئله افغانستان، مجموعه مقالات دومین سمینار افغانستان، تهران: دفتر مطالعه سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه.
- شفیع، نوذر (۱۳۸۳)، چالشهای اساسی دولت کرزای، کتاب آسیا، تدوین ابراهیم خاتمی خسروشاهی، تهران: مؤسسه ابرار معاصر.

- طباطبایی، محمود (۱۳۸۹)، "تأثیر قراردادهای همکاری ناتو و کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران"، فصلنامه راهبرد، سال نوزدهم، شماره ۵۵.
- علی آبادی، علیرضا (۱۳۷۵)، افغانستان، تهران: وزارت امور خارجه، مؤسسه چاپ و انتشارات.
- عمادی، حفیض الله (۱۳۸۰)، "نسل یابی جهانی"، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۴۱.
- عمید زنجانی (۱۳۶۷)، فقه سیاسی، حقوق بین الملل اسلام، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- فرزین نیا، زیبا (۱۳۷۷)، "ظهور طالبان در صحنه افغانستان"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۳.
- فرشاد گهر، ناصر (۱۳۸۱)، "سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر"، فصلنامه مطالعات منطقه ای.
- قربانی شیخ نشین، ارسلان (۱۳۸۲)، "روابط چین-آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر"، فصلنامه مطالعات منطقه ای
- لرنی، منوچهر (۱۳۸۳)، آسیب شناسی امنیت، تهران: انتشارات پیام پویا.
- ماندل، رابرت (۱۳۷۹)، "چهره متغییر امنیت ملی"، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مجتهد زاده، پیروز (۱۳۷۸)، امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران، ترجمه حمید رضا ملک محمدی، تهران: نشر شیراز.

- ملازهی، پیر محمد (۱۳۸۳)، ثبات در افغانستان و نقش آن بر امنیت، ج.۱.ا، کتاب آسیا (۳) ویژه افغانستان بعد از طالبان، تدوین ابراهیم خاتمی خسرو شاهی، تهران: مؤسسه ابرار معاصر.
- موسوی، سید رسول (۱۳۸۸)، "افغانستان و آسیای مرکزی"، مجله سیاست خارجی، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- نادرپور، بابک (۱۳۸۴)، "اهداف آمریکا از لشکرکشی به افغانستان"، تحولات جهان (۲)، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر، تهران: بینا.
- واعظی، محمود، توحیدی، زهرا (۱۳۸۹)، کانون های بحران در آسیا، تهران: پژوهشکده تحقیقات راهبردی.
- ورجاوند، پرویز (۱۳۸۳)، عملکرد ناتو در افغانستان، همشهری دیپلماتیک.
- هارولد کی، جاکوبسن (۱۳۸۷)، ایالات متحده آمریکا و سیستم سازمان ملل، تعامل سلطه با متعلقات آن، ترجمه مهدی رحمانی، تهران: نشر پژوهشکده مطالعات راهبردی.